نگاه فرهنگی

فرهنگ عمومی و ضرورت رجوع به ادبیات

عبدالله کوثری

فاجعه‌نگاری

زلزله‌ای که آسیب‌پذیری ژاپن را به رخ کشید

بازخوانی گزارشی از هشدارهای بی‌اثر زیست‌محیطی و ۱۴سال خواب زمستانی

فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست*

تنها راه نجات خوزستان احیای تالاب‌هاست

محمد فاضلی، جامعه شناس در همین زمینه به «شهروند» می گوید:

نیازمند «جامعه‌شناسی سیاسی محیط‌زیست» هستیم

*از شعر اشکی در گذرگاه تاریخ اثر زنده یاد فریدون مشیری

طرح نو| به‌نظر می آمد خیلی دیر شده. خوزستانی‌ها، چند ماهی از سال گذشته را با حضور دایمی ریزگردها در مناطق مختلف استان‌شان سپری کردند. ریزگردهایی که آمده بودند حالا دیگر قصد رفتن نداشتند. کودکان و مادران خوزستانی درد دوباره‌ای از پس گذشت ۱۴سال جنگ را تجربه می‌کردند. مردمی که نیاز به تنفس داشتند در تنگنا قرار گرفته بودند و همه دعای باران می‌خواندند تا شاید قطرات پرحجم و سریع راه نفس‌ها را دوباره بگشایند. قضیه تا آن حد جدی شده بود که دیگر کسی به فکر فقر، فلاکت و بیکاری نبود. همه می‌خواستند پایان جنگ گرد و غبار را با خوزستان و خوزستانی‌ها ببینند. جنگی که به سختی آغاز شده بود، داشت دم به دم نفس‌ها را می‌گرفت. ناگهان به آمدن بارانی و وزش توأمان بادی جنگ به آتش‌بس رسید. با این وجود اما آتش‌بس به معنای پایان کامل جنگ نیست. این نبرد هنوز تمام نشده. دو طرف رفته‌اند تا ساز و برگ جنگی خود را آماده کنند و بازگردند. احتمالا این میدان نابرابر از آذرماه یا شاید هم دی‌ماه سال آینده (اگر زودتر نیاید) دوباره از سر گرفته خواهد شود. اما چه شد که اینگونه شد؟! مقصران واقعه چه کسانی بودند؟ آیا مسأله پیش آمده برای خوزستان بلای آسمانی غیرقابل پیش‌بینی بود یا آنکه عده‌ای آن روز که باید هشداری را جدی می‌گرفتند، در فکر انجام کارهای مهم‌تر بودند؟ چرا دیگر خبری از پیگیری رسانه‌ها نیست؟ آیا برخی از ما مسببان نمایش رسانه‌ای بودیم؟

عکس: مجید سعیدی

یک هشدار، بدون شنونده

«در آغاز هزاره جدید، از دست دادن تالاب بین‌النهرین به‌عنوان یکی از بزرگترین حوادث زیست محیطی جهان یک فاجعه به حساب می‌آید. ساخت سدها و شبکه‌های زهکشی یکی از بهترین تالاب‌های جهان را که زمانی به بهشت افسانه‌ای زمین شهرت داشت و از مهم‌ترین کانون‌های تنوع زیستی در سطح جهان به شمار می‌رفت امروز به یک صحرای خشک و شور تبدیل کرده است. تاثیر بشریت بر اکوسیستم شکننده سیاره نمی‌تواند نشان داده شود زیرا داستان بین‌النهرین زنگ خطر دیگری برای ما است تا به نابودی سیاره‌زمین بیش از پیش توجه کنیم. ما درحال حاضر نیاز به عملی داریم که اکوسیستم این منطقه را به یک مقیاس جهانی برگردانیم». جملات بالا، کلمه به کلمه و گزاره به گزاره در متن گزارشی که سال‌ها پیش از ورود نامبارک ریزگردها از سوی فعالان محیط‌زیست سازمان‌ملل تهیه شده بود، منتشر شد. در بخشی از آن گزارش آمده بود: «UNEP به‌عنوان «وجدان زیست‌محیطی» سازمان ملل، براساس تعهدی که دارد مطالعه پیش‌رو را برای ارایه هشدارها و ارزیابی‌های بی‌طرف علمی براساس مشکلات زیست محیطی که انسان مسبب آنهاست آماده کرده است».

۱۳ سال قبل برنامه محیط‌زیست سازمان‌ملل، با انتشار این گزارش از وقایعی که در سطح مجموعه تالاب‌های بین‌النهرین در حد فاصل بین دو کشور عراق و ایران رخ داده بود، رسما به کشورهای منطقه هشدار داد، عواقب این تخریب‌ها در کمتر از یک دهه آینده به یک بحران تبدیل خواهد شد. سازمان ملل در این گزارش که متن کامل آن در ۵۰ صفحه به همراه ده‌ها تصویر ماهواره‌ای منتشر شده بود بارها تاکید کرد. فاجعه‌ای که در منطقه بین‌النهرین به وقوع پیوسته فاجعه‌ای در مقیاس فجایع در پاچه آرال و جنگل‌های آمازون که بزرگترین فجایع زیست‌محیطی تاریخ هستند به شمار می‌رود. UNEP در گزارش خود اعلام کرد: «این یکی از بدترین فجایع زیست‌محیطی مهندسی شده توسط بشر است که عواقب آن برای همیشه در خاطره جهان باقی خواهد ماند. واقعه‌ای که با نابودی بیش از ۹۰درصد تالاب‌های بین‌النهرین در خاورمیانه رقم خورد نمونه‌ای از یک بحران خانمان‌سوز است که می‌تواند به افزایش درگیری‌ها و جنگ در منطقه، افزایش آلودگی‌های زیست‌محیطی، تهدید جوامع بومی، نابودی سایت‌های باستان‌شناسی و زیستگاه‌های جانوری و گیاهی، افزایش شمار پناهندگان زیست‌محیطی و تهدید حقوق بشر بینجامد». در همین زمان سازمان ملل اعلام کرد امیدوار است انتشار این گزارش به‌عنوان یک فراخوان برای کشورهای منطقه و همسایگان دجله و فرات جدی تلقی شود و راه را برای برقراری ارتباط هر چه بیشتر بین آنها به منظور بهره‌برداری عادلانه از منابع آب و برقراری صلح و امنیت هموار کند و افزود: اگر این کشورها حرکت خود را برای احیای تالاب‌های بین‌النهرین آغاز کنند سازمان‌ملل متحد نیز به آنها کمک خواهد کرد. متاسفانه هیچ یک از هشدارها از سوی کشورهای منطقه جدی گرفته نشد. در گزارش UNEP آمده است: سدسازی و احداث شبکه‌های زهکشی و آبیاری، ۹۰درصد از بزرگترین و زیباترین تالاب‌های خاورمیانه را به بیابان و نمکزار تبدیل کرده است. تالاب‌های بین‌النهرین در منتهی‌الیه رودخانه کرخه، دجله و فرات قرار دارند. در ۵ دهه گذشته ترکیه و عراق بیش از ۳۲ سد روی دو رودخانه دجله و فرات احداث کردند و پروژه‌های بزرگ انتقال آب مانند کانال صدام نیز وسعت این مجموعه تالاب‌ها را به ۰/۱ مقدار طبیعی خود تقلیل داد. مقایسه تصاویر ماهواره‌ای منتشر شده توسط سازمان ملل متحد از تالاب‌های بین‌النهرین در ایران و عراق حد فاصل سال ۱۹۷۳ تا ۲۰۰۰ میلادی عمق فاجعه را به خوبی نشان می‌دهد. فاجعه‌ای که باعث شده امروز از آن همه زیبایی وصف‌ناپذیر تالاب‌های هورالعظیم، هورالحمر و هورالمرکزی در ایران و عراق که زمانی پایه‌گذار تمدن‌های بیشماری از جمله تمدن بابلی‌ها و سومری‌ها بود تنها یک بیابان و شوره‌زار پهناور به وسعت ۵۰۰هزار هکتار باقی بماند.

چرقه نابودی

تغییرات عمده در این حوزه از دهه ۵۰ میلادی آغاز و تا قرن ۲۱ ادامه یافت. ظرفیت سدهایی که روی رودخانه فرات احداث شده هم‌اکنون ۵ برابر بیشتر از جریان سالانه آب فرات است. همچنین حجم مخزن سدهای روی دجله نیز دو برابر بیشتر از جریان سالانه آب موجود در دجله است. تالاب‌های بین‌النهرین که تا سال ۱۹۸۰ بین ۱۵ تا ۲۰هزار کیلومتر مربع وسعت داشتند هم‌اکنون با کاهش ۹۰ درصدی مساحت تالاب مواجه شده‌اند. به‌طوری که هورالمرکزی و الحمار هر کدام ۹۷ و ۹۴درصد کاهش سطح داشته‌اند و از تالاب‌های هورالعظیم نیز تنها یک‌سوم باقی مانده است. همین مساحت باقی مانده نیز با ریسک بالای ناشی از فعالیت‌های انسانی مواجه است.

کاری که عراق کرد اما ایران نه!

بعد از می ۲۰۰۳ یعنی درست پس از سقوط صدام حسین رئیس‌جمهوری عراق، تغییرات قابل توجه و سریعی در تالاب‌های بین‌النهرین رخ داد. تغییرات تا آن حد پیش رفت که در کمتر از یک‌سال یعنی تا مارس ۲۰۰۴ مجددا بیش از ۲۰درصد از مساحت تالاب‌ها از آب پر شد. قضیه از این قرار بود که مردم دریچه سدها را باز و خاکریزهایی را که به منظور تخلیه تالاب‌ها تعبیه شده بود، خراب کردند. به‌منظور نظارت بر این تالاب‌ها UNEP با کمک مالی دولت ژاپن سازمانی به نام IMOS را ایجاد کرد که این سازمان از سال ۲۰۰۳ عکس‌های ماهواره‌ای را به‌صورت هفتگی بررسی کرده و مساحت آب تالاب‌ها و گیاهان آبزی حاصله را ارزیابی کردند. نتایج اولیه نشان داد احیای نسبی در بخش‌های خشک تالاب رخ داده است. احیا به نحوی بود که مساحت تالاب‌ها از ۱۵درصد در سال ۲۰۰۳ به حدود ۴۰درصد میزان اولیه آنها افزایش یافته است.

IMOS در ژوئن ۲۰۰۶ برنامه‌هایی در عراق برگزار کرد و افرادی از خود عراقی‌ها را جهت احیای تالاب‌ها آموزش‌داده و نرم‌افزارهای مربوطه و رایانه‌هایی نیز برای آنها تهیه کرد. برنامه UNEP که از اگوست ۲۰۰۴ جهت احیای تالاب‌ها شروع شد، سه مرحله بود که مرحله اول آن با کمک ۱۱میلیون دلاری دولت ژاپن انجام شد و تا ۲۰۰۷ ادامه داشت. شروع فاز دوم برنامه از سال ۲۰۰۶ با حمایت دولت‌های ژاپن و ایتالیا پیگیری شد و فاز سوم آن از میانه‌های ۲۰۰۷ شروع شد. این نواحی بخشی از هلال حاصلخیز است. هلال حاصلخیز منطقه‌ای از خاورمیانه است که به‌خاطر شکل هلالی آن و خاک حاصلخیزش به این نام خوانده شده و شامل کشورهای مصر، فلسطین اشغالی، لبنان و قسمت‌هایی از اردن، سوریه، عراق و جنوب شرقی ترکیه و جنوب غربی ایران (خوزستان) می‌شود.

ادامه در صفحه ۱۰

نگاه روز

مساله پیش‌بینی‌ناپذیری ایرانیان!

مسعود رفیعی طالقانی
دبیر گروه طرح نو
Mass.rafi@gmail.com

هرچند واقعه تعرض به دو نوجوان ایرانی در فرودگاه جده، آنچنان تلخ و انگیزاننده بود که به راه افتادن موجی از نفرت نسبت به اعراب در پی انتشار این خبر در میان ایرانیان طبیعی است، اما همین موج برخاسته در فضای واقعی و مجازی، در کنار هزار و یک ضرورت تحلیلی‌ای که ایجاب کرده، ناظران را بر آن می‌دارد که باز بپرسند در ایران چه چیزهایی هست که مردم را به پرسش، پیگیری و پیشگیری وامی‌دارد؟!

مورد اخیر البته بحق جای اعتراض و واکنش‌های بسیار دارد چرا که اعراب سعودی با دست زدن به یک عمل شنیع در سرزمینی که مسلمانان جهان آن‌جا را خاکی مقدس می‌شمارند، حرمت چندگانه‌ای را به مسلخ پرسش کشیده‌اند؛ دین و دیانت و قداست را! بنابراین شاید به راه افتادن موج نفرت در ایرانیانی که بنا بر اعلام‌های رسمی، هرساله حدود یازده‌هزار میلیارد تومان از سرمایه‌های ملی کشور را به عربستان می‌برند تا حج بگذارند- طبیعی باشد بهویژه آن‌که دیری است ایرانیان، عرب‌ستیزاند، همچنان‌که اعراب، ایرانی‌ستیز. باوجود این اما طبیعی بودن واکنش‌های اخیر ایرانیان به مساله عربستان، غیرطبیعی بودن هزار بی‌واکنشی و بی‌انگیزگی در بسیاری از موارد دیگر را مطرح کرده و توجیه نمی‌کند! شاید بهتر آن باشد که بگوییم ما درمانده‌ایم از تحلیل چنین جامعه‌ای.

جامعه‌ای که گاه مردمانش چنان متفرق‌اند که به زور بنوان نام جامعه را بر آن نهاد و گاه چنان مجتمع، که فردیت افرد در آن بطور کلی فراموش می‌شود! جامعه‌ای که گاه شده نام‌آوران فرهنگی‌اش را جمعیتی کمتر از انگشتان دو دست به خاک سپرده‌اند و گاه شده که ده‌ها هزار تن برای خاکسپاری خواننده نوپا و جوانی، در آن به خیابان‌ها ریخته‌اند! جامعه‌ای که مردان باستانی‌اش را رنگ تقدس می‌پخشد و معاصرانش را دستمایه جوک و استهزا می‌کند! و ده‌ها و صدها مثال دیگر که نمی‌توان آنها را مطرح کرد. بر کسی پوشیده نیست که همین فقره عربستان هم در دستمایه شدن برای اعتراض و نفرت، جامعه هزاران جوک و استهزاء تازه‌نیز شده است.

بنابراین، این پرسش که در ایران چه چیزهایی هست که مردم را به پرسش، پیگیری و پیشگیری وامی دارد، پرسشی اساسی است و البته غیرقابل تحلیل. هنوز از یاد نبرده‌ایم که سال‌ها پیش یک فیلم غیراخلاقی منتسب به یک هنرپیشه زن چطور در خانه‌های ایرانیان دست‌به‌دست می‌شد و همگان در کار شناسایی آن هنرپیشه بودند! نیز همین سال قبل را به یاد می‌آوریم، وقتی یک فیلم خصوصی از اتاق جراحی بیمارستانی در شیراز، روزها دستمایه خنده و شوخی در جامعه ما یا شاید بهتر باشد بگوییم دستمایه خنده و شوخی جامعه ما شده بود. اینها و صدها مثال دیگر، پایه و مایه این نگرش‌اند که جامعه‌ای عجیب و با استانداردهای دوگانه داریم. اگر بحث بر سر به راه افتادن کمپین‌های واقعی و مجازی در حمایت یا اعتراض به این و آن باشد، ایرانیان باید روزی یک کمپین و تجمع به راه بیندازند چرا که بحق سوژه و دستمایه برای چنین کاری بسیار زیاد است، اما می‌دانیم که ایرانیان از کنار بسیاری از مسائل مهم و عدیده به آسانی می‌گذرند. برای نمونه در آخرین ماه‌های سال گذشته گرد و غبار هولناکی که در خوزستان به راه افتاد و جان هزاران تن را به خطر انداخت، دستمایه هیچ اعتراض مدنی مجازی و واقعی نشد حال آن‌که می‌دانستیم علت انسانی دارد و دولتمردان پیشین ایران، مقصران اصلی چنان فاجعه‌ای بوده‌اند. همین‌طور مرگ هولناک صدها تن از هموطنانمان در سوانح جاده‌ای و هوایی، هرگز دستمایه به راه افتادن کمپین‌های مدنی نشده است درحالی که می‌دانیم با چه فجایعی در این زمینه دست در گریبانیم و روزانه و سالانه چند هزار نفر جان خود را به خاطر اشتباهات فاحش این و آن از دست می‌دهند!

ما در ایران دچار نوعی خطرناک از فقر تحلیلی مردمانیم و همین امر مردمان ما را غیرقابل پیش‌بینی کرده است. آفت هولناک ما این است که مردمانی غیرقابل پیش‌بینی هستیم و همین غیرقابل پیش‌بینی بودن از ما جامعه‌ای غیرقابل توسعه یادست کم آسیب‌پذیر ساخته است.

گپ روز

گفت‌وگو با محمد فاضلی به‌بهانه گردوغبارهای خوزستان و بلوای رسانه‌ای که آمد و رفت

نیازمند «جامعه‌شناسی سیاسی محیط‌زیست» هستیم

راه حل فقط یک چیز است: یافتن مقصران واقعی

طرح‌نو| رضا نامجو| بهمن‌ماه سال گذشته برای مردم خوزستان به ماهی فراموش ناشدنی تبدیل شد. نفس‌ها تنگ شد و در سینه ماند. گرد و غبار امان شهرهای استان خوزستان را بریده بود. در آن روزها خبر اول بیشتر رسانه‌ها همین گرد و غبارها بود که مثل مهمان‌های ناخوانده آمده بودند و نمی‌رفتند. با این وجود اما گذشت چند هفته کافی بود تا تب‌وتاب‌ها فروکش کند و مسائل دیگری جای گرد و غبار خوزستان را در صدر رسانه‌های مختلف بگیرد. با این حال گرد و غبار هنوز آنجاست. در یک قدمی شُش‌ها. فقط کمی آرام شده و مدتی بعد حتما دوباره رخ‌نمایی می‌کند. مسأله را که بیشتر مورد توجه قرار دهید متوجه می‌شوید گرد و غبار اهواز از سال‌ها پیش حضورشان در استان خوزستان را اعلام کرده بودند بنابراین چندان هم ناخوانده به خانه میزبان نرفته بودند. با این وجود نه تنها هشدارها از سوی کسانی که باید جدی‌شان می‌گرفتند، مورد توجه نبود، بلکه حتی درموردش بحث چندانی هم به میان نیامد. (البته قبل از آن‌که دیگر کاری از دست هیچ‌کس برنیاید!) گفت‌وگو با دکتر محمد فاضلی (جامعه‌شناسی که سال‌ها در جنوب کشور حضور داشته) پس از گذشت چند ماه از خوابیدن موج‌های خبری، تلاشی است برای حل یک مساله، نه پاک کردن صورت‌مساله‌ای که درحقیقت پاک‌ناشدنی است. آخر چه بیذیریم چه نه، گرد و غبار بیخ گوش مردم خوزستان جا خوش کرده است. شرح این گفت‌وگو را در ادامه مطلب بخوانید:

به نظر شما از چند وجه می‌توانیم بحران گرد و غبار در جنوب ایران را مورد توجه قرار دهیم؟

یک راه مواجهه با مسأله به این صورت است که تاثیرات آلودگی هوا و حضور ریزگردها را مورد بررسی قرار دهیم. می‌شود تاثیرات موجود را به این صورت مطرح کرد: کیفیت زندگی کاهش پیدا می‌کند، نارضایتی بالا می‌رود، ظرفیت یا پتانسیل مهاجرت نخبگان و به‌طور کلی هرکسی که توانایی رفتن از استان را دارد افزایش پیدا می‌کند. پزشکان، اساتید دانشگاه و به‌طور کلی همه گروه‌های دیگری که می‌توانند برای خودشان در سایر شهرهای ایران زندگی بسازند، منطقه را ترک می‌کنند، به این ترتیب منطقه دچار نوعی از زوال انسانی می‌شود، بیماری‌ها افزایش می‌یابد، در جایی که به لحاظ زیست‌محیطی امکان زندگی متخصص یا ماهر وجود نداشته باشد یا کیفیت زندگی پایین باشد، سرمایه‌گذار هم رغبتی به حضور ندارد بنابراین کاهش سرمایه‌گذاری‌ها در این مناطق قطعی است. احتمالا شرکت‌های دولتی در مورد تامین نیروی انسانی با مشکل مواجه می‌شوند، به‌طور کلی منطقه دچار یک دور زوال می‌شود و چرخه رذیلت شکل می‌گیرد به این صورت که وجود یک وضع بد، وضع بدتر را در پی دارد و زوال اتفاق می‌افتد. اگر مهاجرت را ناگفته بگذاریم، تعطیلی پی‌درپی مشاغل، فرسایش نیروی انسانی را هم در پی خواهد داشت. به علاوه در سطح سیاسی احتمالا نارضایتی از حاکمیت افزایش می‌یابد و شکاف دولت- ملت بیشتر می‌شود.

در این‌که امروز نیازمند یک کار جدی هستیم، شکی نیست. اما مفهومی که باید درباره‌اش بیشتر کار کنیم در چه حوزه‌ای قابلیت بحث دارد؟

۵، ۶ سال پیش در یکی از کلاس‌هایم گفتم، وضعیت نظام محیط‌زیست در ایران دارد به‌سمتی می‌رود که ما نیازمند «جامعه‌شناسی سیاسی محیط‌زیست» هستیم. به دو معنا این تعبیر را به کار بردم: یکی این‌که ما احتیاج به تحلیل نیروهای سیاسی داریم که این وضع را بر سر محیط‌زیست می‌آورند و از سوی دیگر نیازمند تحلیل نیروها و گروه‌های سیاسی داریم که بعد از وجود آمدن بحران زیست‌محیطی شکل می‌گیرند. به‌هرحال هنوز که هنوز است کسی به هیچ‌یک از این دو وجه توجه نکرده است.

ادامه در صفحه ۱۰